

تفسير احمد

سورة الشمس

Ketabton.com

91

شماره

ترجمه و تفسير سورة «الشمس»

تتبع و نگارش: امين الدين سعيدي - سعيد افغانى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الشمس

جزء 30

این سوره در «مکه» نازل شده و 15 آیه دارد.

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت «شمس» نامیده شد که با قسم الهی به آفتاب (شمس) افتتاح شده است.

قابل تذکر می دانم که: در قرآن عظیم الشان، بعضی مطالب با يك قسم آمده است. بطور مثال: «وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» ودر برخی از حالات دو قسم پشت سرهم آمده است. بطور مثال: «وَ الضُّحَى وَ اللَّيْلِ إِذَا سَجَى».

در برخی از حالات سه قسم در پی هم آمده است بطور مثال: «وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا، فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا، فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا».

در برخی از حالات چهار قسم؛ بطور مثال: «وَ التَّيْنِ وَ الزَّيْتُونِ وَ نُورِ سِينِينَ وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ».

و در برخی از حالات پنج قسم بطور پیهم آمده است، بطور مثال: «وَ الْفَجْرِ، وَ لَيْلٍ عَشْرٍ، وَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ، وَ اللَّيْلِ إِذَا يَسْرُ».

ولی خداوند متعال بیشترین قسم های قرآنی، را به صورت پشت سر هم در سوره مبارکه شمس بعمل آورده است که تعداد آن به یازده قسم مسلسل و پیاپی میرسد که از جمله بر آفتاب و ماه، روز و شب و آسمان زمین، بر ارزش و اهمیت تزکیه نفس، تأکید می‌ورزد.

علت نامگذاری سوره «شمس» به این نام:

قبل از همه باید گفت که سوره های قرآن عظیم الشان در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم دارای نام هایی بود که از طریق وحی مشخص شده بودند.

در برخی از موارد علماء و مفسرین به مناسبت های که در سوره وجود داشت، نام های دیگری را به آن سوره گذاشته اند، بدین اساس ملاحظه میفرمایم که، در نام گذاری سوره های قرآن اعتبارات گوناگونی در نظر گرفته شده است که برخی از این اعتبارات عبارت اند از:

الف: نام گذاری به اعتبار کلمه یا کلمات اول سوره و معانی آنها، مثل سوره برائت (توبه) و یا سوره قل هو الله (توحید).

ب: نام گذاری به اعتبار اسمی که در آن سوره آمده است.

ج: نام گذاری به اعتبار موضوع خاصی که در آن سوره آمده و در بقیه سوره ها نیامده، بلکه در آن سوره به شکل گسترده و کامل تری مطرح شده است. (الاتقان، جلال الدین سیوطی، جلد 1، صفحه 118 به بعد، نشر دارالکتب العلمیه).

نام گذاری سوره « الشمس» نیز، به علت یکی از احتمالات فوق می باشد؛ به خصوص آن که این سوره، با کلمه قسم به «شمس» آغاز شده است.

پیوند وارتباط سوره شمس با سوره البلد:

قبل از همه باید گفت که سوره « شمس » پس از سوره « قدر » در مکه شرف نزول یافته است.

مفسران در پیوند وارتباط سوره شمس با سوره بلد می نویسند:
الف: سوره‌ی بلد به بیان و معرفی أهل سعادت (اصحاب میمنه) و أهل شقاوت (أصحاب مشئمه) پایان یافت و این سوره نیز مراد از هر دو گروه را به روشنی توضیح می‌دهد. (ملاحظه فرماید: (آیه مبارکه: 9 و 10).

ب: پایان سوره‌ی بلد ، بازگشت و فرجام کفر پیشگان را بیان نمود و پایان شمس هم از مجازات برخی از کفرپیشگان در دنیا یاد بعمل می آورده است.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره شمس:

طوری‌که گفتیم نام این سوره «الشمس» (آفتاب) است که از آیه اول این سوره گرفته شده است. این سوره دارای (1) یک رکوع، (15) پانزده آیات، (50) پنجاه کلمه، (247) دوصدوچهل و هفت حرف و (97) نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث می‌توانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید).

محتوای و فضیلت سوره شمس:

این سوره که در حقیقت سوره «تهدیب نفس» و «تطهیر قلوب از ناپاکی ها و ناخالصی ها» ست، اگر انسان بدبخت می شود، باید عوامل این شقاوت و بدبختی را در درون خود جستجو کند و اگر می خواهد به سعادت و خوشبختی واقعی نایل شود باید لوازم این «سعادت» را در خود فراهم کند.

محتوی سوره، بر محور همین معنی دور میزند، منتها در آغاز سوره به یازده موضوع مهم از عالم خلقت و ذات پاک خداوند برای اثبات این معنی که فلاح و رستگاری در گرو تهدیب نفس است قسم یاد شده، و طوری‌که یادآور شدیم بیشترین سوگند های قرآن را بطور جمعی در خود جای کرده است.

سوره شمس درباره پیامد های تزکیه نکردن نفس در دو بخش به توضیح می پردازد: در بخش اول (آیات 1 - 10) به پیامد فردی تزکیه نکردن نفس اشاره میکند. در این گفتار با قسم به پدیده هایی مانند: آفتاب و ماه، شب و روز، آسمان و زمین که ویژگی های متقابل دارند و نفس انسان که دارای دو حالت متفاوت فجور و تقواست بر این نکته تاکید می کند که رستگاری انسان در گرو پاکی نفس است و اگر انسان نفس خود را تزکیه نکند از فلاح و رستگاری ابدی محروم میماند.

در بخش دوم یعنی (آیات 11-15) به بیان پیامد اجتماعی تزکیه نشدن نفوس انسان ها اختصاص دارد. در این گفتار با اشاره به نابودی قوم متمدن و پیشرفته ثمود در اثر گسترش مفاسد اجتماعی، بر این نکته تأکید می شود که بخشی از این سرنوشت شوم به دلیل آن بود که قوم ثمود از فردی فاسد و گمراه که نفس خود را تزکیه نکرده بود پیروی کردند.

ترجمه و تفسیر سُورَةِ الشَّمْسِ جزء 30

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا ﴿١﴾ وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا ﴿٢﴾ وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّهَا ﴿٣﴾ وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا ﴿٤﴾ وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا ﴿٥﴾ وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَّاهَا ﴿٦﴾ وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ﴿٧﴾ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ﴿٨﴾ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا ﴿٩﴾ وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا ﴿١٠﴾ كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا ﴿١١﴾ إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا ﴿١٢﴾ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا ﴿١٣﴾ فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا ﴿١٤﴾ وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا ﴿١٥﴾

ترجمه موجز:

- «وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا» (1) «قسم به آفتاب و روشنی آن (به هنگام جاشت)».
- «وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا» (2) «و قسم به ماه چون از پی (آن) درآید».
- «وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّهَا» (3) «و قسم به روز هنگامیکه آن (آفتاب) را روشن (و جلوه گر) کند»
- «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا» (4) «و قسم به شب چون آن را فرو می پوشاند».
- «وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا» (5) «و قسم به آسمان و به آن که آن را بنا کرد».
- «وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَّاهَا» (6) «و قسم به زمین و به آن که آن را گسترانید».
- «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا» (7) «و قسم به جان (انسان) و آنکه آن را (آفرید و) نیکو گردانید».
- «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (8) «سپس بدی ها و پرهیزگاری هایش را (به او) الهام کرد».
- «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» (9) «محققاً هرکس که نفس خود را تزکیه (و پاک) کرد، رستگار شد».
- «وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (10) «و یقیناً هرکس که آن را (با گناه) آلوده ساخت، نا امید (و زیانکار) شد».
- «كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا» (11) «(قوم) ثمود از روی سرکشی. و طغیان شان، پیامبر شان را تکذیب کردند».
- «إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا» (12) «آنگاه که شقی ترین شان (برای اقدام به جنایت) برخاست»
- «فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا» (13) «پس پیامبر الله (صالح) به آنها گفت: «ماده شتر الله را با آبشخورش وا گذارید».

«فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا» (14) «(ولی آن ها) او را تکذیب کردند، آنگاه ماده شتر را پی کردند، پس پروردگارشان به بسبب گناهان شان بر سرشان عذاب آورد، و با خاک یکسان کرد.»
 «وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا» (15) «و (الله) از سرانجام آن بیم ندارد.»

تفسیر سوره:

خوانندگان گرامی!

بصورت کل باید گفت در این سوره مبارکه موضوعات مکافات؛ نفس تزکیه شده و مجازات نفس ناپاک، پندگیری از فرجام سرکشان و سیاه چارگان، به بحث گرفته میشود.

«وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا» (1):

(قسم به آفتاب و ضحای آن) آنگاه که دنیا را روشن و تیرگی را پراکنده و نابود می‌کند. «ضحی»: وقت بالا آمدن آفتاب بعد از طلوع آن است آن گاه که تابش و روشنی آن به کمال میرسد. یا معنی این است: آفتاب همیشه در حال روشنی و درخشش قرار دارد. که این معنی، حامل معجزه‌ای از معجزات این قرآن عظیم است.

«وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا» (2):

وقسم به ماه بدان گاه که از پس آفتاب برمی‌آید (و به نیابت آفتاب زمین را زیر بال سیمین مهتاب می‌گیرد)!

«تَلَّهَا»: به دنبال آن برآمد. از پس آن روان شد. مراد تابیدن ماه در شب، پس از درخشیدن آفتاب در روز است. این آیه، صورت دیگری از تابش و تجلی آفتاب را می‌نماید. قابل تذکر است بادر نظر داشت اینکه ماه علاوه بر نور و روشنایی خود را که از آفتاب می‌گیرد به دور آفتاب هم می‌گردد.

«وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا» (3):

(وقسم به روز بدان گاه که آفتاب را ظاهر و جلوه‌گر می‌سازد (و عظمت آن را در سیمای خود می‌نماید)! بلی! او از نظرها در حجاب است و در زیر پرده‌ها قرار دارد و روز آن را آشکار می‌سازد.

ابن کثیر فرموده است: یعنی گستره‌ی زمین را روشن و با فروغش کائنات را درخشان می‌سازد. (مختصر ۳/۶۴۴).

«النَّهَارِ»: روز.

«جَلَّاهَا»: جلوه‌گرش ساخت. نمایاندش. ضمیر (ها) به آفتاب بر می‌گردد. درست است که در حقیقت آفتاب روز را ظاهر میکند، ولی معنی صریح آیه این است که روز آفتاب را آشکار می‌سازد. و با اشاره‌ای خفی، دخالت زمین در تجلی آفتاب فهمیده میشود زیرا در واقع، تقابل قسمتی از زمین با آفتاب است که روز را برمی‌آورد و آفتاب متجلی می‌گردد. در هر حال باز هم سخن از نور آفتاب و تأثیر فوق‌العاده آن در موجودات کره زمین است.

«جَلَّاهَا»: از ماده‌ی جَلَوُ و به معنی روشن‌شدن و تجلی‌کردن چیزی که ابهام در آن بوده است؛ یعنی کشف بعد از خفا. یکی از اسمای الله، جلیل است که از همین ریشه است؛ یعنی کسی که کارش جلا دادن و روشن‌کردن است.

«وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا» (4):

(وقسم به شب بدان گاه که آفتاب را می پوشاند (و آن را در پس پرده ظلمت پنهان مینماید)!

«يَغْشَاهَا»: آفتاب را می پوشاند. ضمیر (هَا) به آفتاب بر میگردد. چرا که باز هم بر اثر تقابل قسمتی از زمین با آفتاب، شب مانند پرده‌ای بر چهره آفتاب فرو می افتد و روی آفتاب را در آفاق زمین می پوشاند. مفسر صاوی فرموده است: به خاطر رعایت فواصل، فعل مضارع يَغْشَاهَا را آورده و نگفته است: (غشیها). (تفسیر صاوی ۳۲۱/۴).

«وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا» (5):

(احتمال دارد که «ما» موصوله باشد، و این طور معنی شود: قسم به آسمان و بانی آن که خداوند متعال است. احتمال دارد که «ما» مصدریه باشد پس این طور معنی میشود: قسم به آسمان و بنای آن که در نهایت زیبایی و استواری آفریده شده است. «مَا»: این کلمه موصوله است و مراد ذات پاك پروردگار است. در لغت عرب موصول مشترك (مَنْ) برای عاقل و (مَا) برای غیر عاقل به کار می رود، ولی در مواردی به جای یکدیگر استعمال می شوند (ملاحظه شود سوره: نساء/3 و 22، سوره بلد/3). در اینجا استعمال (مَا) برای وصفیت است، یعنی آن چیز عظیم الشان توانائی که گذشته از اینها استعمال (مَنْ) یا (مَا) برای خدا یکسان است؛ چرا که به کار بردن هر يك از این دو کلمه، در آن مفهوم معهود بشری، نسبت به خدا نادرست است. (ملاحظه شود جزء عم شیخ محمد عبده).

«وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا» (6):

(وقسم به زمین، و به آن که زمین را پرت کرده است و غلتانده است و (با وجود گرد و کروی بودن و گردش شتاب‌آمیز، آن را برای زندگی انسانها و سبز شدن و رویدن گیاهان) پهن نموده است و گسترانیده است! «طَحَا»: راند، پرت کرد، غلتاند، گستراند. این کلمه مرادف با (دَحَا) در سوره نازعات آیه 30 است. تبدیل دالّ به طاء جائز است. (ملاحظه شود لسان‌العرب، روح البیان، کبیر). اشاره و إفاده‌ها به کرویت زمین و حرکت های زمین از جمله حرکت انتقالی و وضعی دارد.

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا» (7):

(وقسم به نفس انسان، و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است (وقوای روحی وی را تعدیل، و دستگاههای جسمی او را تنظیم نموده است)! «نَفْسٍ»: نفس انسان، منظور انسانیت انسان با دو بعد روح و جسم است که مملوّ از شگفتیها و اسرار است. نکره آمدن نفس، میتواند اشاره به عظمت و اهمّیت مافوق تصوّر و آمیخته با ابهام انسان، این اعجوبه و شاهکار عالم آفرینش باشد که دانشمندان به حق او را «موجود ناشناخته» نامیده‌اند. «سَوَّاهَا»: ساخته و پرداخته‌اش کرده است. بدین نحو که هر يك از اندام های بدن انسان را برای کاری، و هر يك از نیروهای آن را جهت امری آفریده است و اندازه و تناسب

نماد و نهاد دستگاہ تن را مراعات فرموده است (مراجعه شود به سوره: قیامه آیه 38، سوره کُف/آیه 37، سوره انفطار/آیه 7).

«فَالْتَمَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (8):

(سپس بدو گناه و تقوا را إلهام کرده است (و چاه و راه و حسن و قبح را توسط عقل و وحی به او نشان داده است).

ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی خیر و شر و طاعت و معصیت را برایش بیان و روشن کرده و به او یاد داده است که چه چیزی مناسب و چه چیزی شایسته‌ی پرهیز است.

«الْهَمَّ»: الهام کرده است. نشان داده است. فهمانده است.

«فُجُورٌ»: گرایش به گناه و معصیت و کناره گیری از حق و حقیقت. (تفصیل در معجم‌الفاظ القرآن الکریم).

مراد راه شرّ و طریق معصیت است. مصدر ثلاثی مجردی است همچون جُلوس و قُعود **«تَقْوِي»:** پرهیز. مراد راه خیر و طریق حق است (تفصیل به سوره: بلد/10).

مفسران گفته‌اند: خدا به هفت چیز قسم یاد کرده است؛ یعنی به «آفتاب، ماه، شب، روز، آسمان، زمین و نفس بشریت» قسم خورده است تا عظمت قدرت خود را ابراز و نمایان سازد و یگانگی خود را در ربوبیت و ألوهیت نشان دهد، و به منافع فراوان این اشیاء نیز اشاره کند، و ثابت نماید که باید سازنده‌ای آنها را ساخته، و مدبری حرکات و سکانات آنها را ترتیب داده باشد.

و امام فخر رازی فرموده است: چون آفتاب بزرگترین محسوسات است، الله متعال آن را با اوصاف چهارگانه‌اش ذکر کرده است که دال بر عظمت آن می‌باشند. بعد از آن ذات مقدس خود را یادآور شده و آن را به سه صفت توصیف کرده است، تا عقل و خرد به طور شایسته به درک جلال و عظمتش نایل آید، و از این طریق عقل را از حسیض عالم محسوسات، به اوج میدان وسیع کبریای خویش رهنمون سازد. (صفوأة التفاسیر).

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» (9):

(قسم به همه اینها!).

کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویشتن را (با انجام طاعات و عبادات با عمل صالح، و ترک معاصی و منہیات) پاکیزه دارد و بپیراید (و آن را با هویدا ساختن هویت انسانی رشد دهد و بالا برد).

«قَدْ أَفْلَحَ»: قطعاً رستگار است. کامیاب شد. جواب قسم‌های یازده گانه است. (ملاحظه فرماید: المصحف المیسر، صفوه التفاسیر، روح المعانی).

«زَكَّي»: پاکیزه داشت.

پیراست. مراد پاکیزه داشتن و پیراستن نفس است با انجام اوامر و ترک نواهی (مراجعه شده به سوره: بقره/129 و 151، سوره توبه/103، سوره نازعات/18).

مراد از رشد دادن روح تقوا و طاعت، و جلوه گر ساختن هویت انسانی، و بالا بردن استعداد نیکی و نیکوکاری است. از مصدر تزکیه، به معنی تطهیر و تَمییه است. (تفصیل را میتوان در تفسیر: روح المعانی، پرتوی از قرآن ملاحظه فرماید).

قابل تذکر است که یک شخص تزکیه شده می‌تواند منشأ تحول در جامعه شود و به جامعه رشد و شجاعت و شخصیّت و معرفت و وحدت دهد، چنانکه يك نفر تزکیه نشده

برای رسیدن به هوسهای خود امت‌هایی را به فساد و نابودی و سقوط بکشاند. در قرآن عظیم الشان، برای رستگاری انسان‌ها دو عامل مطرح شده است: یکی ایمان و دیگری تزکیه.

«وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (10):

(و کسی که نفس خود را مستور گرداند که در حقیقت سزاوار آن نیست که آن را مخفی و مستور گرداند و آن را خوار و ذلیل بگرداند و آن را به وسیله‌ی آلودگی به رذایل و نزدیک شدن به عیب‌ها و ارتکاب گناهان، و ترک کردن صفاتی که نفس را کامل میگرداند و آن را رشد و تکامل می‌دهد، و نیز با متصف شدن به صفاتی که نفس را ملوث میگرداند. (کسیکه چنین کند) زیانکار و ناکام می‌گردد. «قَدْ خَابَ»: خَاب: به معنی خبیث است، قطعاً ناامید و ناکام گردید. حتماً به مطلوب و مقصود نرسید و محروم و بی بهره گشت (مراجعه فرماید به سوره: آل عمران/ 12، ابراهیم/ 1، سوره طه/ 61 و 111).

«دَسَّي»: پنهان داشت، آلوده کرد. از مصدر تَدَسَّيَة، به معنی نقص و إخفاء، و آلوده کردن و خاموش داشتن استعداد است. در أصل (دَسَّسَ) از (دَسَّ) به معنی پنهان کردن چیزی در زیر خاک است و حرف دوم مضاعف قلب به یاء شده است، مانند تَقَضُّضَ و تَطْنُنَ، که تَقَضُّي و تَطْنُنِي هم خوانده اند نکته قابل توجه این است که خدا استعدادهای لازم، و وجدان بیدار، و فهم تشخیص حسن و قبح امور را برای پیمودن راه سعادت به انسان عطاء فرموده است، و انسان در مقابل ضائع کردن یا بی ثمر گذاشتن آنها مورد بازخواست قرار میگیرد.

«كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطُغَوَاهَا» (11):

(قوم ثمود با طغیان و سرکشی خود، تکبر و سرباز زدن از پذیرفتن حق و سرکشی در برابر پیامبرشان برحق شان (صالح علیه السلام)، را نه تنها تکذیب کردند بلکه او را (و دروغگو نامیدند).

«طُغَوِيَا»: طغیان، سرکشی. مراد تجاوز از حدود مقررات الهی، و تمرد از فرمان‌های او است که بزرگترین تَدَسَّيَة ی نفس است.

«بَطُغَوَاهَا»: به سبب سرکشی و طغیان شان. با سرکشی و طغیان‌شان.

«ثَمُودُ»: «اصحاب حجر که پیامبرشان صالح علیه السلام را تکذیب کردند».

ثمود همان قبیله‌ی معروف قوم صالح علیه السلام است و چون منازل آنان از سنگ بود بنابراین به آنان «اصحاب حجر» خطاب میگفتند. پس از ذکر آیات گذشته، الله متعال قوم ثمود را به عنوان مثال و مصداق این آیات بیان می‌کند.

«إِذْ أَنْبَعَتْ أَشْقَاهَا» (12):

(آنگاه که بدبخت‌ترین ایشان برخاست و رفت (تا شتر را پی بکند. دیگران هم مانع این عمل شان نشد، و بدین ترتیب مرتکب عمل خطاء و گناه کار و جنایت کار شدند). باید یادآور شد که: رضایت و تشویق و تحریک به گناه نیز از جمله گناه بحساب می‌آید.

ابن کثیر گفته است: این انسان بدبخت عبارت بود از: «قدار بن سالف».

«إِنْبَعَتْ»: انبعث از فعل بعث است یعنی برخاست و روان شد، وقتی آن قوم «قدار» را فرستادند و «قدار» با موافقت آنان ناچه را کشت.

واقعیت امر اینست که: شکستن قداست‌ها نشانه از شقاوت است و هر چه قداست بیشتر

باشد، شکستن آن قساوت بیشتری می‌خواهد. طوریکه در فحوای کلمه «اشقی» آیه مبارکه بدان اشاره شده است.

ملاحظه می‌داریم اگر انسان به فکر تزکیه نباشد، در ابتدا پیروی از نفس را مخفیانه انجام می‌دهد طوریکه در آیه مبارکه « وَقَدْ حَابَ مَنْ دَسَّاهَا » بیان شد و سپس بطور علنی: «إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا» بیان یافت. واضح است که در انجام کار بد، آن کس که شقی‌تر است زودتر تحریک می‌پذیرد.

«أَشْقَاهَا»: «بدبخت‌ترین قبیله «فُدار بن سالف» بود که مثل وزباززد آن زمان در بین مردم قرار گرفته و می‌گفتند: از «فُدار شوم‌تر». یعنی بعد از اینکه آن شقی و بدبخت‌ترین آن قبیله بنام «فُدار بن سالف» به پا خاست - تا شتر را پی کند و دیگران هم مانع کار او نشدند- بناً «فُدار» در شقاوت و یی‌غی گری ضرب‌المثل عام و خاص قرار گرفت. و مردم بین خود می‌گفتند: «فلانی شوم‌تر از فُدار است».

طوریکه در احادیثی ذیل آمده است:

1- «يَا أَبَاتْرَابِ! أَلَا أَحَدَيْتُكُمْ بِأَشْقَى النَّاسِ رَجُلَيْنِ؟» قُلْنَا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «أَحْيِمُرُ ثُمُودَ الَّذِي عَقَرَ النَّاقَةَ، وَالَّذِي يَضْرِبُكَ عَلَى هَذِهِ، (يَعْنِي قَرْنَ عَلِيٍّ)، حَتَّى تَبْتَلَّ هَذِهِ مِنْهُ الدَّمُ، يَعْنِي لِحْيَتَهُ» (المستدرک حاکم: 4679) و (مسند أحمد: 18321) و (السنن الكبرى نسایی: 8485) و (السلسلة الصحيحة: 1743).

2- «أَشْقَى الْأَوْلِينَ عَاقِرُ النَّاقَةِ، وَ أَشْقَى الْأَخْرِيِّنَ الَّذِي يَطْعَنُكَ يَا عَلِيٍّ وَأَشَارَ إِلَيَّ حَيْثُ يَطْعَنُ» (المعجم الكبير طبرانی: 7311) و (مسند أبویعلی موصلی: 485) و (مسند بزار: 1424) و (السلسلة الصحيحة: 1088).

«فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا» (13):

(پیامبر الله صالح علیه السلام در حالیکه قوم خویش را برحذر می داشت به آن‌ها گفت: از کشتن و پی زدن شتر الله که آن را برایتان نشانه و معجزه بزرگی قرار داده‌است پرهیزید و این نعمت الله را که از شیر آن می نوشید با پی زدن شتر پاسخ ندهید.

صالح علیه السلام به آنها با تمام صراحت اعلام داشت: به این شتر الله کاری نداشته باشید، مانع نوشیدن آب آن از چشمه در روز نوبتش نگردید.

«نَاقَةَ اللَّهِ»: شتر خدا (مراجعه فرماید به سوره: اعراف/73 و 77، سوره هود/64، سوره اسراء/59، سوره قمر/27). تحذیر است و کلمه ناقه مفعولٌ به فعل محذوف (إِحْذَرُوا) است.

«سُقْيَا»: نوبت آب نوشیدن آب (مراجعه شود» به سوره شعراء/155).

«فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا» (14):

(آنها پیامبر شان صالح علیه السلام را تکذیب کردند و شتر را پی کردند و کشتند و خداوند آنان را به سزای گناهانشان هلاک کرد، با خاک یکسان کرد، و عذاب او همه را فرا گرفت و بانگ مرگباری از بالای سرشان بر آنان فرستاد و لرزه، آن‌ها را از زیر فرا گرفت پس بیهوش به زمین افتادند.

باید یادآور شد که: هر کس به گناه دیگری راضی باشد شریک جرم بحساب می آید، ملاحظه نمودیم که: شتر را يك نفر کشت ولی قرآن عظیم الشان می‌فرماید: جمعی آن را

کشتند.

«دَمْدَمَ عَلَيْهِمْ»: بر آنان غضب گرفت. عذاب را بر همگان گماشت. ایشان را خرد و خمیر کرد. آنان را هلاک و نابود کرد.

مفسر خازن فرموده است: (الدممة) یعنی نابود کردن و ریشه‌کن کردن؛ یعنی عذابی بر آنان مسلط کرد که احدی از آنان نجات نیافت.

«سَوَّاهَا»: ایشان را با خاک یکسان ساخت. یعنی تمام افراد قبیله را یکسان کیفر داد و صغیر و کبیر و ثروتمند و بینوا احدی نجات نیافت. این بدین معنی که: زمین را بر سر آنان هموار کرد و آنان را با خاک یکسان گردانید.

عذاب و هلاک را به طور یکسان گریبانگیر همگان کرد و کارشان را یکسره ساخت. «فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ... فَسَوَّاهَا»: به سبب گناهشان عذاب را بر همگان گماشت و ایشان را یکسان نابود کرد.

داستان شتر حضرت صالح:

حضرت صالح یکی از پیامبرانی است که نام آن در قرآن عظیم الشان یازده بار ذکر شده است. حضرت صالح (ع) سومین پیامبری است که پس از نوح (ع) و هود (ع) با تمام قوت و صلابت علیه بت پرستی و طاغوت های زمان خودش قیام کرد و سال ها با آن ها مبارزه خدشه ناپذیری بعمل آورد.

داستان حضرت صالح (ع) در ده سوره ی قرآن و مجموعاً در شصت و هفت آیه ذکر گردیده است.

حضرت صالح؛ یکی از طوایف قوم ثمود و از نواسه گان «سام» پسر حضرت نوح؛ است. حضرت صالح (ع) از طرف خدای متعال برای هدایت قوم ثمود فرستاده شده بود. قوم ثمود در یک منطقه ی کوهی بین حجاز و شام زندگی میکردند.

قوم ثمود بسیار ثروتمند و دارای باغ و زمین های زراعتی وسیعی بودند، علاقه زیادی به زندگی دنیوی داشتند، بی نهایت علاقمند به زندگی دنیا و در ضمن مردم خوشگذران و عیاش بوده‌اند و از حیث مذهب بت پرست.

در نتیجه خداوند پیامبری را به نام صالح؛ که از فامیل و طایفه خودشان بود برای هدایت ایشان برانگیخت.

دعوت به پرستش خداوند:

حضرت صالح به قوم خود فرمود: ای قوم من! خدای یگانه را پرستش کنید که جز او خدایی نیست. خداوند شما را بعد از قوم عاد، جانشین آن ها قرار داده تا از آن ها و عاقبتشان درس بگیرید برای آن که به عذابی که آن ها را در هم کوبید گرفتار نشوید. آری! قوم ثمود نیز مانند اقوام قبل از خود به جای گوش دادن به فرمان این پیامبر خدا به او حرف های زشت و تهمت های ناروا می زدند.

آن ها می گفتند: آیا ما از انسانی مثل خود پیروی کنیم؟ چرا از میان ما تنها بر او وحی نازل می شود؟

وقتی بت پرستان قوم ثمود، استواری حضرت صالح (ع) را دیدند از او خواستند تا معجزه ای برای آن ها بیاورد و به خیال خود با این کار می خواستند ناتوانی او را مشاهده کنند و برای همیشه از او و سخنانش بی غم شوند.

خداوند به حضرت صالح (ع) وحی فرمود که برای آزمایش آن ها شتری می فرستیم، شتری که از دل کوه بیرون می آید بدون این که از پدر و مادری متولد شده باشد و دیگر این که یک روز مردم آب آن منطقه را بنوشند و روز دیگر آن شتر.

حضرت صالح (ع) معجزه ی خود را به قوم خود نشان داد و سفارش های لازم را درباره آن به مردم کرد.

حضرت صالح (ع) به قوم خود فرمود: مزاحم این شتر نشوید و بگذارید در این سرزمین به چرا کند و اگر آزاری به آن برسد، به عذاب دردناکی دچار می شوید. یک روز شما از آب آشامیدنی موجود در این ناحیه استفاده کنید و روز دیگر بگذارید این شتر از آن آب بنوشد.

مدتی به همین صورت گذشت تا این که این موضوع بر آن قوم بی ایمان و بت پرست سنگین آمد و آن را سبب محرومیت خود از آب و همچنین موجب خفت و خواری خود پنداشتند. آن گاه بزرگان و ثروتمندان قوم ثمود با یکدیگر مشورت کردند و تصمیم گرفتند آن شتر را بکشند و برای این کار یک نفر را که از همه شرورتر بود انتخاب کردند. آن ها برای این کار قداره بن سالف و یا قذاره بن سالف را که مردی بی رحم بود انتخاب کردند و دستورات لازم را به وی دادند.

یک روز که نوبت استفاده ی شتر از آب های منطقه بود آن مرد به شتر حمله کرد و او را کشت. وقتی حضرت صالح از این جریان مطلع شد به قوم خود فرمود: مگر به شما نگفته بودم به این شتر آزاری نرسانید؟ اکنون در کمترین زمان به عذاب الهی دچار خواهید شد. عذابی که خداوند بر قوم ثمود فرستاد بسیار عجیب و هولناک بود. عذاب هنگامی نازل شد که همگی در خواب بودند. ناگهان زلزله ی شدیدی آن منطقه را لرزاند به طوری که از خواب بیدار شدند اما آن ها فرصت نکردند که از خانه های خود خارج شوند زیرا صاعقه ای بسیار شدید و با صدایی وحشتناک فرود آمد. زلزله از یک طرف و صاعقه از طرفی دیگر به آنها فرصت تصمیم گیری نداد.

اگر کسی فردای آن روز به آن منطقه می آمد فکر نمی کرد کسانی در این جا زندگی می کردند و خانه هایی وجود داشته؛ چون نه از مردم خبری بود و نه از خانه ها؛ اما حضرت صالح (ع) و ایمان آورندگان با معجزه ی الهی نجات یافتند و به زندگی خود ادامه دادند.

«وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا» (15):

(و از عاقبت آن نمیترسد).

یعنی: پروردگار این عذاب را بر آنان نازل کرد، بی آنکه از عاقبت کار خویش یا از پیامدی آن بترسد زیرا او در حکم خویش عادل است. در این هیچ شکی نیست که: پروردگار با عظمت بر هر چیز مسلط است و از نابود کردن ظالمان و متجاوزین هیچ پروائی ندارد.

ابن کثیر این قول را اولی میدانند. ولی به قولی دیگر: ضمیر «ها» به پی کننده شتر بر میگردد. یعنی: پی کننده شتر از فرجام عمل خود نترسید.

زمخشری به تأیید معنی اول می گوید: «خداوند متعال از فرجام کار خود نمی ترسد چنان که شاهان چون مجازات می کنند، از بیم پیامدهای آن تدابیری می اندیشند، یا به جهت ترس از پیامدهای آن، آن گونه که در نظر دارند، مجازات را اجرا نمی کنند.»

«لَا يَخَافُ»: نمی ترسد:

- 1 - الله از عاقبت و سرانجام سزا و مجازات اش نمی‌ترسد که کسی چیزی بگوید.
- 2 - الله از انجام مجازات اش، پشیمان نمی‌شود. از پیامد کار خویش - هلاک و نابودی آنان- بیمی و ترسی به خود راه نمی‌دهد؛ زیرا پروردگار همه، مالک همه و قاهر و قادر است و مافوق بندگان خود قرار دارد و عزیز و حکیم است. الله حکیم از روی علم و حکمت خود، مجازات و سزا می‌دهد و در کارش پشیمانی راه ندارد؛ زیرا به آنان هشدار داده شد ولی آنان دروغ پنداشتند و نافرمانی کردند.

قسم در قرآن:

قرآن عظیم الشان که کتاب هدایت بشر می باشد برای تربیت انسانها روش های متعددی را مورد توجه قرار داده که به کار بردن سوگند (قسم) یکی از آن روشهای تربیتی می باشد. زیرا چنانکه می دانیم سوگند یادکردن در میان عامه مردم امری رایج بوده و هر کدام از آنها بر اساس آداب و رسوم و دینی که دارند قسم یاد می کنند تا با اینکار یا مطلبی را تأکید نمایند یا توجه مخاطبان را نسبت به اهمیت نکته مورد نظر که درباره اش سوگند می خورند جلب نمایند.

«قَسْمٌ» در لغت به معنای جزء جزء کردن و «قِسْمٌ» به معنای بهره بردن (ابن منظور، محمد بن مكرم؛ لسان العرب، بیروت، دار صادر، 1414ق، ج12، ص478). و «قَسَمَ» در اصل از «قَسَمَهُ» بوده (یمین و سوگندی که بر اولیاء مقتول أداء شود)، به معنای حسن و جمال که در اصطلاح فقهی و قرآنی، اِسمی برای «حلف» به کار برده شده است.

وجه نامگذاری سوگند یادکردن به «قسم» اینست که یادکننده‌ی قسم گویا با سوگند خوردن در هر جایگاهی که باشد از زیبایی و جمال آن چیزی که به آن قسم میخورد، بهره‌ای میبرد؛ (راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ المفردات فی غریب القرآن، بیروت، دارالعلم الدارالشامیه، 1412ق، چاپ اول، صفحه 670).

«یمین» را از آن جهت به معنای سوگند گرفته‌اند که عرب چون در حین پیمان بستن و هم سوگند شدن، دست راست یکدیگر را میفشردند، لذا به طور مجاز یمین گفته‌اند. (قرشی، سیدعلی‌اکبر؛ قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1384ش، چاپ چهاردهم، جلد 7، صفحه 273).

انواع قسم های قرآنی:

انواع قسم هایی که در قرآن آمده علماء آنرا به شرح ذیل کتکوری نموده‌اند: خداوند در قرآن علاوه بر ذات خویش به مخلوقاتی چند نیز سوگند یاد نموده که تقریباً با یک نگاهی در قرآن می توان به موارد زیر دست یافت.

قسم به ذات خویش:

پروردگار با عظمت ما در بار با لفظ جلاله «الله» مانند «تالله لتسئلن عما کنتم تفترون» (سوره نحل / آیه 56 و درشش مورد با کلمه «رب» قسم خورده است.

قسم به فرشتگان:

«والنازعات غرقا والنا شطاط نشطا... فالدبراب امرا» (سوره نازعات آیات 1-5) قسم به جان پیامبر «لعمرك انهم لفی سكرتهم یعمهون» (سوره حجر آیه 72).

قسم به قرآن مجید:

«یس و القرآن الحکیم». (سوره یس 1 و 2)

قسم به قیامت:

«و الیوم الموعود» (سوره بروج آیه 2)

قسم به پدیده های آفرینش:

مانند ایمان به آفتاب، ستارگان، زمین، ماه، باد، آبر، بحر، کشتی، آنجیر، و زیتون. مراجعه شود به: (سوره طارق آیه 4، سوره شمس آیه 1، سوره تکویر آیه 15، سوره شمس آیه 6، سوره إنشقاق آیه 18، سوره ذاریات آیه 1 و 2، سوره طور آیه 6، سوره ذاریات آیه 3، سوره تین آیه 1).

قسم به زمانهای مختلف:

سپیده دم، چاشتگاه، عصر، غروب آفتاب، روز و شب مراجعه شود به: (سوره فجر آیه 1، سوره شمس آیه 1، سوره عصر آیه 1، سوره إنشقاق آیه 17، سوره شمس آیه 4، سوره تکویر آیه 17).

قسم به مکانهای مقدس:

مانند مکه، کوه طور، بیت المأمور مراجعه شود به سوره: (بلد آیه 1، طور آیه 1 و 3)

قسم به نفس انسان:

قسم به وجدان انسانی، قلم و نوشته، انسان پیکارگر، شفع، وتر و... مراجعه شود در (سوره شمس آیه 17، سوره قیامت آیه 2، سوره قلم آیه 1، سوره عادیات آیه 1 تا 5 - سوره فجر آیه 3).

مورد قسم:

البته لازم به یادآوری است که قسم های قرآن یا در موردی است که اعتقاد بشر به آنها لازم و ضروری است مانند سوگند به وحدانیت خدا، وقوع قیامت، مبعوث شدن پیامبران، نبوت پیامبر اسلام، حقانیت وعده الهی یا برای تأکید بر حالات و روحيات بشر است مانند تأکید بر خلقت انسان در بهترین صورت، آفرینش انسان در رنج و سختی، وجود نگهبانان و حافظانی برای انسان، زیانکار بودن انسان را نام برد.

تفاوت قسم الهی با قسم انسانی:

مفسرین در این مورد می نویسند: تفاوت قسم های الهی یا قسم های متعارف میان مردم نقاط ذیلی را برجسته ساخته اند:

1- مردم معمولاً به چیزهایی قسم یاد می کنند که در نظرشان مقدس و یا بسیار عزیز است و در تمام آنها نگران مأخذ و یا صدمه، در صورت دروغ گویی هستند.

2- هدف اصلی از سوگند مردم اثبات مطلب است، وقتی گوینده ای احتمال میدهد که شنوندگان سخن او را باور نکنند با سوگند خوردن سعی می کند آنان را وادار به قبول نموده شك و تردید را برطرف سازد.

این در حالی است که هیچ يك از این مطالب در سوگند های قرآن نیست، زیرا خداوند نه از کسی یا چیزی ترس دارد و نه فقدان چیزی برایش ضرر می رساند تا سوگند یاد کند، از طرف دیگر در باره سخن خدا، من نیاز به سوگند ندارد و برای کافر و معاند سوگند سودی ندارد.

خوانند گان گرامی!

یکی از فلسفه های قسم های پروردگار، بیان درجه اهمیت چیزی است که برای آن قسم خورده است دومین فلسفه قسم های خداوند، بیان اهمیت و ارزش موجوداتی است که به آنها سوگند یاد کرده است.

از مجموع قسمهای قرآن در يك مورد خداوند یازده قسم یاد کرده، که آیات اولیه سوره شمس است. و در چهار مورد سوگندهای پنجگانه وجود دارد. و در چهار مورد قسمهای چهارگانه یافت می شود. سوگندهای سه گانه شش مورد و قسم های دوگانه پنج مورد است. و قسم های یگانه شانزده مورد است که بیشترین عدد را به خود اختصاص داده است.

قسم های یازده گانه و تہذیب نفس قسم های سوره شمس:

خداوند در این سوره یازده قسم یاد کرده، که چهارتای آن دو تا دو تا، و سه مورد آن قسم یگانه. اما چهار مورد اول به شرح زیر است:

1- وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا: سوگند به آفتاب و تابندگیش در این آیه هم به آفتاب قسم یاد شده، و هم به نورش.

2- وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا: قسم به آسمان و آن کس که این بنای رفیع و با عظمت را بنا کرده است.

3- وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا: قسم به زمین و خدایی که آن را گسترانیده است

4- وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا: قسم به روح انسان و آن کس که آن را آفریده است. در چهار مورد بالا مجموعاً هشت قسم وجود دارد. اما سه موردی که فرد است:

1- وَالْقَمَرَ إِذَا تَلَّاهَا: قسم به ماه هنگامی که به دنبال آفتاب بیرون می آید.

2- وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا: قسم به روز هنگامی که پرتو آن صفحه زمین را روشن می سازد.

3- وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا: قسم به شب هنگامی که تاریکی و ظلمتش تمام روی زمین را فرا می گیرد.

آفتاب عالمتاب:

در مورد عظمت و اهمیت آفتاب و نور آن، که خداوند متعال به آن قسم خورده، مطالبی که به هنگام نزول قرآن هیچ کس از آن مطلع نبود:

الف- عظمت خیره کننده آفتاب

ب- وزن آفتاب

ج- درجه حرارت آفتاب

د- شعله هایی از آفتاب

هـ - جاذبه آفتاب

آثار و اسرار نور آفتاب:

1- همه چیز مرهون نور آفتاب!

2- پرورش مواد غذایی با نور آفتاب

3- بارانها و نور آفتاب

4- رابطه نور آفتاب و بادهای

5- آفتاب منشأ زیباییها

6- نور آفتاب منبع انرژیها

قسم به ماه:

«وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّاهَا.» برخی از خصوصیت های ویژگی های ماه درخشان!

الف- حجم کره ماه

ب- وزن ماه

ج- زندگی در کره ماه

د- حرکت کره ماه

ه- فاصله ما تا کره ماه

و- روز و شب در ماه

گوشه ای از برکات کره ماه:

1- ماه، تقویمی طبیعی!

2- جزر و مد اینجاست که خداوند متعال ضمن درس تهذیب نفس (که قسم های یازده گانه سوره شمس برای آن است) درس توحید و خدا شناسی هم می دهد، و ما را متوجه منبع فیاض جهان هستی، و علة العلل می کند، تا با شناخت هر چه بیشتر او، به درجات بالاتری از کمال دست یابیم.

سوگند به روح انسان:

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» خداوند متعال در این آیه شریفه به نفس انسان، و آن کس که آن را آفریده، و بصورت معتدل قرار داده، سوگند یاد کرده و در ادامه متذکر این نکته می شود که به آفرینش روح انسان قناعت نکرده، بلکه فجور و تقوا را نیز به او تعلیم داده است. یعنی هم أسباب سعادت را در اختیارش نهاد، و هم عوامل شقاوت را به وی معرفی کرده، و به عبارت دیگر، راه و چاه را به انسان نشان داده است. «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَزَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» سوگند های یازده گانه، برای تبیین اهمیت فوق العاده این نکته است که: «هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرد هر سنگار شده؛ و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است.

سعادت چیست؟

مفهوم سعادت و معانی اصطلاحی آن و فهم ما از سعادت یکی از مطالب مهم و مرکزی در جوامع بشری و زندگی ما انسان ها بشمار میرود. یکی از سؤال های مهمی در زندگی انسان اینست که در یابد که سعادت چیست؟ سعید و خوشبخت کیست؟ سعادت واقعی چیست؟ و چطور میتوان انسان به سعادت واقعی دست یابد؟ یافتن جواب درست و منطقی به این سوالات، به اطمینان کامل حلی برای بسیاری از مشاکل ما شده میتواند و درک مفردات آن امر بسیار مهمی بشمار میرود.

سعادت در فرهنگ هر ملت و حتی هر انسان مفهوم، محتوی و تعاریف مختلفی دارد. هر گروه و فرقه انسانی سعادت را به خاصی و ذوق خود تعریف و تشریح نموده اند و فهم خویش را ازین مفهوم دارند.

کلمه سعادت یا خوشبختی در لغت، توسط علماء به معنای سعادت و خوش طالعی مورد ترجمه و تفسیر قرار گرفته است. همچنان علماء در تعریف سعادت میگویند:

«سعادت: رسیدن به هر نوع کمال ممکن که انسان استعداد و شایستگی وصول به آن را

دارد» و یا به عبارت دیگر: سعادت عبارت از استفاده صحیح، سالم و مشروع از نیروهای مختلف مادی و معنوی که پروردگار در تصرف و اختیار انسان قرار داده است.

این فهم را قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی خویش چنین معرفی میفرماید: (و نفس وما سویها فالهمها فجورها و تقویها قد أفلح من زکیها و قد خاب من دسیها) از فحوی آیات متبرکه با صراحت تام معلوم میگردد که: فلاح انسان در گرو تزکیه نفس است و «فلاح» همان سعادت و کمال نفس انسانی است: از این نظر که موجب رستگاری و رها شدن انسان از مشکلات است. از آن نظر که موجب دستیابی به خواسته هاست «فوز» و از نظر اینکه مطلوب ذاتی است «سعادت» نامیده میشود.

اگر ما حکمت و فلسفه خلقت انسان را مورد تحلیل و ارزیابی قرار دهیم با وضاحت تام در خواهیم یافت که، هدف از خلقت جهان و به تعقیب آن خلقت انسان، رساندن انسان به کمال فضیلت و رساندن انسان به بالاترین کمال انسانی است، بنابر همین منطق است که گفته میتوانیم که انسان فطرتاً مخلوق کمال جو و سعادت طلب خلق گردیده است. بناً همه انسان ها میخواهند خود را به سعادت گم شده خود برسانند.

ولی در این جای شک نیست که انسانها برای رسیدن به معراج سعادت برای خود راه ها و وسایل مختلفی را مطرح و پیش بینی می نمایند. برخی از انسانها رسیدن به سعادت و خوشبختی متصور خویش را در رسیدن به «لذت» ظاهری و برخی دیگر از انسانها «لذت های» باطنی را مایه سعادت و خوشبختی معرفی میدارند. ابن سینا، سعادت را به فعلیت رسیدن استعدادهای انسان به طور یکنواخت و هماهنگ که موجب کمال انسان میشود، معنا کرده اند. (رساله سیمای خوشبختی، نوشته حمید رسائی، صفحه ۱۷).

همچنان علماء بدین باور و عقیده اند که هر کدام از دو خصوصیت (سعادت و شقاوت) برای خود معنای بخصوصی دارند. بطور مثال: «روح» دارائی سعادت و شقاوتی است. و «جسم» هم دارائی سعادت و شقاوتی بخصوص خود میباشد. بنابر همین منطق است که قرآن عظیم الشان انسان را موجودی مرکب از جسم و روح معرفی داشته است. روحی ابدی و جسمی متحوّل و متغیر. بنابراین آنچه که تنها مربوط به سعادت، «روح» انسان است. مانند علم، تقوا و امثال آن، از سعادت های انسانی می شمرد و همچنین اموری که سعادت جسم و روح را با هم دربر دارد، از سعادت های انسان محسوب میفرماید: مانند نعمت مال و اولاد بشرط آنکه انسان را از یاد پروردگار غافل نکند و دلبستگی به حیات دنیوی را به دنبال نداشته باشد. همچنین سعادت انسان اموری است که در ناحیه جسم و بدن سختی و ناملایماتی را بوجود آورد ولی در ناحیه روح از سعادت شمرده می شود، مانند قبول مشقت های جسمی در راه خدا، انفاق اموال در راه خدا. اما اموری که در روح شقاوت ایجاد کند، گرچه سعادت جسمانی را به همراه داشته باشد، هیچ گونه سعادت را همراه ندارد، مانند لذائذی که فقط جنبه دنیوی غیر مشروع داشته و این لذایذ غیر مشروع دنیوی موجب فراموشی از یاد خداوند گردد. این نوع لذائذ و به اصطلاح سعادت غیر مشروع جسمانی را پروردگار برای انسان در واقعیت عذاب شمرده است.

دین مقدس اسلام، به انسان هشدار می دهد که مفهوم زندگی این نیست که انسان یکسره خود را به لذایذ و رنج های دنیوی منحصر شمارد. بلکه زندگی ابدی و جاودانه نیز با رنج ها و لذت های متناسب با اعمال انسان ها در راه است و این انسان است که می تواند انتخاب کند زندگی زودگذر و فانی، یا سعادت جاودانه و ابدی و همیشگی. دین اسلامی

درین راستا اعتدال را مراعات کرده و برای بهره گیری از لذایذ مادی و معنوی حدود و ثغور بس عالی و انسانی را تعیین نموده که با پیروی همان گونه که از طبیعت این دین که دین دنیا و آخرت است رهنمایی و هدایت میکند. پیروی ازین اصول سبب صلاح و فلاح دنیا و آخرت خواهد بود.

مسئله است که سعادت و خوشبختی از آن انسان ها و جوامع بشری است که آسایش خاطر و آرامش بیشتری داشته باشند. برای عده که سعادت و خوشبختی را تنها در داشتن مال دنیوی خلاصه میکنند باید گفت که: مال و ثروت و قدرت، به هیچ صورت منشأ سعادت و خوشبختی به حساب نمی آید، زیرا ثروت و قدرت، رفاه می آورند اما حتمی نیست که آرام بخش باشند. یکی از دانشمندان انگلیسی میگوید: برای مردم عاقل، ثروت یکی از عوامل اضطراب و بدبختی است. مسئله مهم این است که باید بکوشیم تا مالک ثروت خود باشیم، نه بنده آن. ما باید امیر نفس باشیم نه اسیر نفس. کسانی که در عشق ثروت و قدرت فرورفته اند و همیشه خود را اسیر آن ساخته اند و متداوماً در فکر آن میباشند که مبادا در کشمکش حوادث، مال و دارائی خویش را از دست ندهند، بناً همیشه در فکر غرق اند. باید دانست که همچو اشخاص به هیچ وجه روی خوشی را نخواهد دید. باید تعمق کرد و دانست که در کفن جیب نیست (آن هم به گمان است که ببری یا نبری).

انسان چگونه میتواند به سعادت حقیقی دست یابد:

1- کسب رضای پروردگار:

اولین چیزیکه انسان میتواند به سعادت واقعی و حقیقی برسد همانا کسب رضای پروردگار با عظمت است. قرآن عظیم الشان در سوره عصر، آنده از انسان های را از خسران مستثنی می سازد که آنان مؤمن و نیکوکار باشند. قرآن عظیم الشان با صراحت تام بیان میدارد: انسان های مؤمن و نیکو کار به طور حتمی به فلاح و کامیابی دست مییابند. «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بالصَّبْرِ» علماء علم اخلاق میگویند خوش بخت کسی است که زندگی خوشایندی داشته باشد و رسیدن به این ماملول جز با رضا پروردگار در چیزی دیگری بدست نمی آید.

2- تقوا و پرهیزگاری:

دومین عامل رسیدن به سعادت حقیقی را قرآن عظیم الشان در سوره شمس آیه (9) پس از یازده سوگند و قسم چنین بیان میدارد: سعادت و رستگاری نصیب آنده از انسان های است که خود را از پلیدی تطهیر کند و بدبخت کسی است که به ناپاکی روی بیاورد. یکی از عوامل ارسال کتب سماوی و ارسال پیغمبران الهی در همین فهم خلاصه میگردد، پیغمبران آمده آمد تا برای ما انسان ها راه زندگی و رسیدن به زندگی سعادت مند ابدی را نشان دهند. پیامبران الهی مبعوث گردیده اند تا برای بشریت راه خیر و راه رسیدن به سعادت را تعلیم دهند. یکی از رسالت انبیاء همین است که برای انسان ها راه ها و طرق ورود به زندگی سعادت مند، خوش بختی، نیکی و نیکوکاری، راستی و درستی و استحکام اخلاقی و خیرخواهی و مهربانی را به آموزند.

3- یاد پروردگار:

مهمترین عامل و وسیله که موجب خوشی و آرامش روح انسان میگردد، همانا یاد پروردگار است. قرآن عظیم الشان در (سوره رعد: آیه ۲۸) مهم ترین عامل و وسیله برای خوشی و

آرامش روح را یاد پروردگار معرفی داشته است: (الا بذكر الله تطمئن القلوب، تنها با یاد پروردگار است که، قلب ها آرام میگیرند.) البته روی گرداندن از یاد الله را عامل سیه روزی و بدبختی معرفی داشته و میفرماید: (هر کس از یاد من روی گرداند، زندگی اش سخت میشود) (سوره ط / آیه ۱۲۴) اما باید گفت راز خوشبختی تنها در نور ایمان الهی نهفته است و بس. انسان های در زندگی خویش خوشبخت هستند که از آرامش نفس و روح حقیقی برخوردار باشند. آنده از انسانهای که سعادت را صرف در زراندوزی و انباشتن مال و منال می پندارند در اشتباه اند. تجربه به اثبات رسانیده است که مال، و دارائی زیاد هیچ وخت برای انسان سعادت را به بار نیاورده، در زیاتر از موارد همین مال و ثروت است که باعث مصیبت ها و فلاکت های متعددی برای انسان میگردد.

4- عمل صالح:

قرآن عظیم الشان عمل صالح را در اعمالی مانند جهاد فی سبیل الله، امر به معروف، نهی از منکر، بجا آوردن شکر نعمت های الهی و توبه را مایه، زندگی با سعادت برای انسان معرفی داشته است.

5- مجالست و هم نشینی با علماء و بزرگان:

ارشادات شرعی و دینی همین است که: (سعادت مندترین انسانها کسانی آند که با علماء و شخصیت های بزرگوار و کریم هم نشین داشته باشد).

6- داشتن اولاد صالح:

زن صالحه و منزل شایسته؛ از جمله عوامل است که انسان را به سعادت مندی واقعی میرساند: در حدیثی از پیغمبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم روایت است که میفرماید: «من سعادة المرء المسلم الزوجة الصالحة و المسكن الواسع و المركب الهنيء و الولد الصالح؛ از سعادت انسان مسلمان است که زن شایسته، خانه وسیع، مرکب راهوار و فرزند شایسته نصیبش باشد».

خواننده محترم!

نصحیت و توصیه اخلاص مندانه، دوستانه و برادرانه من برای رسیدن به زندگی با سعادت و بهتر، این است: که باخود تعهد نمایم که مرتکب گناه نشویم. من معتقدم که هرچه گناه و عصیان کمتر باشد زندگی سعادت مند لذت مند در اختیار خواهیم داشت. بر ماست تا باطن ما بهتر از ظاهر ما باشد.

خوش خلقی را نباید در زندگی فراموش کرد، آنچه که در زندگی از آن فایده ای و سعادت اصلی متصور نیست آنرا باید ترک کرد ما باید به این نتیجه در زندگی خویش برسیم که در دنیا آنچه نصیب انسان میماند که با کار آخرت آید. انسان نباید فریب مال و منال دنیا را خورده و همیشه در فکر پول و پیسه و دارائی برآید. در این هیچ جای شک نیست، انسان تا میتواند کار و زحمت بکشد تا محتاج کسی نشود و دستش برای دیگران دراز نشود. اما مراعات اعتدال و اوامر الهی درین رستا سبب صلاح و فلاح هر دو عالم خواهد گردید.

الهی ما را سعادت دارین نصیب فرما. الهی پرودگارا بر خود ظلم روا داشته ایم اگر بر ما ترحم او درگذشت نه کنی از جمله خساره مندان خواهیم بود. ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفرلنا و ترحمنا لنكونن من الخاسرين.

قسم خوردن به غیر الله:

سوگند خوردن به غیر الله تعالی و یا به غیر از اَسْمَاء و صفات الله بصورت مطلق حرام است و جزو شرک اصغر محسوب می شود، و حتی اگر کسی به تعظیم و بزرگداشت غیر الله را به قسم یاد کند، او دچار شرک اکبر خواهد شد.

و علت این هم حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وسلم است که فرمودند: «من حلف بشيء دون الله فقد أشرك» (هرکس به غیر الله سوگند یاد کند، قطعاً کفر یا شرک ورزیده است). (ترمذی (1535) و گوید: حدیث حسن است.)

بنابراین ما مسلمانان یا نباید سوگند یاد کنیم و یا اگر سوگند خوردیم باید فقط به الله یا یکی از اَسْمَاء و صفاتش باشد، مثلاً سوگند یاد کردن به کلام الله صحیح است زیرا کلام صفت خداوند متعال است.

البته خداوند متعال میتواند به مخلوقاتش قسم بخورد همانطور که خداوند متعال میفرماید: «وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا، وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَاهَا، وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا، وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا، وَالسَّمَاءُ وَمَا بَنَاهَا، وَالْأَرْضُ وَمَا طَحَاهَا، وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا» (الشمس: 6-1). یعنی: به آفتاب و گسترش نور آن سوگند، و به ماه هنگامی که بعد از آن درآید، و به روز هنگامی که صفحه زمین را روشن سازد، و به شب آن هنگام که زمین را بپوشاند، و قسم به آسمان و کسی که آسمان را بنا کرده، و به زمین و کسی که آن را گسترانیده، و قسم به جان آدمی و آن کس که آن را (آفریده و) منظم ساخته.

که در این آیات و بسیاری از آیات دیگر خداوند متعال به آفتاب و ماه و شب و روز و غیره قسم میخورد، و باید دانست که سوگند خوردن به (فجر و شمس و لیل و وتر و غیره) فقط و فقط مختص خداوند متعال است، و ما انسانها حق نداریم که به این موارد سوگند یاد کنیم، زیرا هرگز نه پیامبر صلی الله علیه وسلم و نه هیچ یک از اصحاب ایشان رضی الله عنهم به شمس یا فجر یا لیل یا وتر و غیره سوگند نخوردند، و اگر جایز می بود آنها به این موارد سوگند می خوردند.

ولی خداوند متعال به هر چیزی که بخواهد قسم میخورد، و هدف از آن قسم خوردنهای توسط خداوند اینست تا نعمتهای خویش را یاد آوری کند، نعمتی مانند خورشید و شب و روز و کوه ها و غیره که همه را برای انسانها آفرید و خداوند متعال با سوگند خوردن به این نعمتها قصد یادآوری کردن آنها را به ما دارد، بنابراین فقط خالق آنها (یعنی خداوند) می تواند به آن مخلوقات سوگند بخورد نه ما انسانها که خود مخلوق هستیم. پس ما نیز نباید به آنها قسم یاد کنیم، زیرا آنها فقط مختص خداوند است که الله تعالی قصد دارد با سوگند خوردن به مخلوقاتش آن نعمتها را به ما یادآوری کند.

و اگر قسم خوردن به غیر خدا جایز می بود، قطعاً پیامبر صلی الله علیه وسلم بجای آنکه ما را از آن نهی کند با استناد به آن آیاتی که خداوند در آنها به مخلوقاتش سوگند خورده حکم بر جواز سوگند به غیر خدا میداد، در حالیکه پیامبر صلی الله علیه وسلم چنین فرمودند: «أَلَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَنْهَاكُمْ أَنْ تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ، فَمَنْ كَانَ حَالِفًا فَلْيَحْلِفْ بِاللَّهِ أَوْ لِيُصْنِتْ» بخاری (2679) – مسلم (1646) (هان! بدانید که الله تعالی شما را از سوگند به پدران تان نهی میکند لذا هر کسی که میخواهد سوگند یاد کند به نام الله سوگند یاد کند یا سکوت نماید).

در روایتی دیگر عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ كَانَ حَالِفًا فَلَا يَحْلِفُ إِلَّا بِاللَّهِ» (هرکس می‌خواهد سوگند یاد کند فقط به نام الله سوگند یاد کند،) راوی می‌گوید: قریش به نام پدرانشان سوگند یاد میکردند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «لَا تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ» (به نام پدران تان سوگند یاد نکنید.) بخاری (3836) مسلم (1646)

و روایت ابو هریره رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه وسلم این موضوع را تأیید میکند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ حَلَفَ مِنْكُمْ فَقَالَ فِي حَلْفِهِ: بِاللَّاتِ وَالْعُزَّى فُلَيْقُلٌ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَمَنْ قَالَ لِأَخِيهِ تَعَالَى فَأَمْرٌكَ فَلْيَتَصَدَّقْ» رواه مسلم و غیره، (هرکس به لات و عزی سوگند یاد کند باید «لا اله الا الله» بگوید، و هرکس به دوستش بگوید: بیا قمار بازی کنیم، باید صدقه بدهد.) بخاری (4860) مسلم (1648).

پیامبر صلی الله علیه وسلم هر مسلمانی را که با لات و عزی سوگند یاد کند دستور داده است لا اله الا الله بگوید (یعنی: تجدید ایمان کند). زیرا سوگند به غیر الله با کمال توحید منافات دارد و در این کار به وسیله سوگند که مخصوص الله است به غیر الله تعظیم شده است.

بلی! این فرموده های رسول خدا صلی الله علیه وسلم هستند که صراحتاً سوگند به غیر خدا را نهی می‌کنند، آیا اگر سوگند به ماه و ستارگان و دیگر مخلوقات جایز می‌بود، پس چرا پیامبر صلی الله علیه وسلم ما را از سوگند به غیر خدا نهی می‌کنند؟! رسول خدا صلی الله علیه وسلم که آگاه ترین انسانها به آیات قرآن و معانی آنها بود پس چرا با استناد به آن آیاتی که خداوند در آنها به مخلوقاتش سوگند یاد می‌کند حکم بر جواز سوگند به غیر خدا نمی‌دهد؟! آیا العیاذ بالله پیامبر صلی الله علیه وسلم در امر رسالت کوتاهی کرده اند!! یا آنکه معانی آن آیات را نمی‌دانست!

و چرا أصحاب بزرگوار ایشان به غیر خدا سوگند نخورده اند چنانکه ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «لَأَنْ أُحْلِفَ بِاللَّهِ كَأَذْبًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُحْلِفَ بِغَيْرِهِ صَادِقًا» مصنف ابن ابی شیبیه (12281). از این که از روی دروغ به خدا سوگند بخورم برایم پسندیده تر است از آنکه به غیر خدا از روی راست سوگند بخورم.

خلاصه اینکه اگر در قرآن کریم خداوند متعال به ماه و آفتاب و زمین و آسمان و سایر مخلوقات قسم می‌خورد، اشکالی نیست، زیرا خداوند متعال که پروردگار و خالق جهانیان است به مخلوقاتش قسم می‌خورد، ولی برای یک مخلوق جائز نیست که به مخلوق دیگری قسم بخورد، و فقط باید به خداوند متعال و یا به اسماء و صفات و کلام خداوند قسم بخورد، مثلاً بگوید «والله» و یا «به کلام الله» و از این قبیل سوگندها.

حکمت قسم خوردن به عصر:

وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ داشتیم. که منظور از قسم یادکردن خداوند (ج) به کدام عصر است. و چرا قسم یادکردن. منظور از عصر، زمان و روزگار است. «و الله سبحانه وتعالی از آن روی به زمان و روزگار قسم می‌خورد که روزگار محل گذر شب و روز و پیاپی آمدن تاریکی ها و نور و ظرف رخدادها و اموری در امر قوام یافتن زندگی و مصالح و منافع زندگان است که روزگار آنها را در بستر خود می‌پروراند و شکی نیست که این امور بر وجود صانع عزوجل و بریگانگی وی دلالت روشنی دارند. بنابراین، قسم خوردن خدای عزوجل

بهروزگار، دلیل شرف و اهمیت آن است، از این جهت در حدیث شریف آمده است: «لاتسبو الدهر، فإن الله هو الدهر: روزگار را دشنام ندهید زیرا خدای عزوجل خود (آفریننده) روزگار است». صحیح مسلم (2247). اما به قول مقاتل: مراد از «عصر» نماز عصر است از این جهت بسیاری از علما «صلاه وسطی» را به نماز عصر تفسیر کرده‌اند. بنابراین وجه تفسیری، این سوگند اشاره به آن دارد که عمر باقی مانده دنیا نسبت به آنچه که از آن گذشته است، مانند وقت باقی مانده در میان نماز عصر و مغرب است پس بر انسان لازم است تا به تجارتی بیزیان مشغول شود زیرا وقت به آخر نزدیک شده و جبران مافات ممکن نیست. اما ابن‌کثیر معنی اول را ترجیح داده است. «تفسیر انوارالقرآن».

یادداشت ضروری:

اینکه الله متعال به زمان قسم می‌خورد، تنها خاصه اوست و ما انسان‌ها نباید جز به نام الله یا صفاتش به چیز دیگری قسم یاد کنیم. در مورد به فتوای علماء مراجعه فرماید.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم

فهرست موضوعات و مطالب سُورَةُ الشَّمْسِ

| شماره | نام سوره | معانی و محتوای سوره ها | صفحه |
|-------|----------------|---|------|
| | سُورَةُ شَمْسِ | - شَمْس = آفتاب | |
| 1 | | - محتوای سوره شمس: تذکر و اشاره به تهذیب نفس و تطهیر قلب از ناپاکیها و یاد آوری به اقوام طغیانگر گذشته مانند: قوم ثمود. | |
| 2 | | - وجه تسمیه. | |
| 3 | | - علت نامگذاری سوره «شمس» به این نام. | |
| 4 | | - پیوند و ارتباط سوره شمس با سوره البلد. | |
| 5 | | - تعداد آیات، کلمات و حروف سوره شمس. | |
| 6 | | - محتوای و فضیلت سوره شمس. | |
| 7 | | - ترجمه و تفسیر سُورَةُ الشَّمْسِ | |
| 8 | | - داستان شتر حضرت صالح. | |
| 9 | | - دعوت به پرستش خداوند. | |
| 10 | | - قسم در قرآن. | |
| 11 | | - انواع قسم های قرآنی. | |
| 12 | | - تفاوت قسم الهی با قسم انسانها. | |
| 13 | | - قسمهای یازده گانه و تهذیب نفس. | |
| 14 | | - قسم های سوره شمس. | |
| 15 | | - آثار و اسرار نورآفتاب. | |

| | |
|----|--|
| 16 | - سوگند به روح انسان. |
| 17 | - سعادت چیست؟ |
| 18 | - انسان چگونه میتواند به سعادت حقیقی دست یابد. |
| 19 | - قسم خوردن به غیر الله. |
| 20 | - حکمت قسم خوردن به عصر. |

مکثی بر بعضی از منابع و مأخذها

1- تفسیر صفوة التفاسیر:

تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم‌ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل آورده است.

2- تفسیر انوار القرآن:

تألیف عبدالرؤف مخلص هروی. «تفسیر انوار القرآن» گزیده‌ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر و هبه الزحیلی می باشد. سال نشر: 1389 هجری قمری - محل نشر: احمد جام - افغانستان

3- تفسیر المیسر:

تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرنی (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری) انتشارات: شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ: 1395 هـ.

4- تفسیر کابلی

تفسیر کابلی (ترجمه فارسی ترجمه عثمانی) مفسر: شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیه، مترجم: شیخ الهند حضرت مولانا محمود الحسن رحمه الله علیه، ترجمه دری / فارسی: جمعی از علمای افغانستان.

5- تفسیر معالم التنزیل - بغوی:

تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال 516 هجری قمری) این تفسیر به زبان عربی نوشته شده، واز تفسیر الکشف والبیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.

6- تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:

تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری / 1116 میلادی - 12 رمضان 592 هجری) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.

7- البحر المحیط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:

تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745 ق) مشهور به ابوحیان غرناطی. تفسیر «البحر المحیط» به زبان عربی می باشد. وی به تحقیق پیرامون کلمات هر آیه و اختلاف ترکیب ها و بلاغت، توجه خاصی مبذول داشته است.

8- تفسیر تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:

تفسیر القرآن العظیم : تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774ق) مشهور به ابن کثیر. که از علماء ممتاز و محقق قرن هشتم به شمار می آید . (جلال الدین سیوطی، مفسر و قرآن شناس بزرگ اسلامی می فرماید: ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است).

9 - تفسیر بیضاوی:

یا «أنوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» تألیف شیخ ناصر الدین عبد الله بن عمر بیضاوی (متوفی سال 791 هـ) در قرن هفتم هجری این تفسیر به زبان عربی تحریر یافته است. و در سال (1418 ق یا 1998 م) دار إحياء التراث العربی - بیروت - لبنان بچاپ رسیده است .

10- تفسیر الجلالین « التفسیر الجلالین »:

جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال 864 و وفات جلال الدین سیوطی سال 911 هـ) (سال نشر: 1416 ق یا 1996 م . ناشر: مؤسسة النور للمطبوعات مکان نشر : بیروت - لبنان) این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی و از معدود تفاسیری است که توسط چند عالم نوشته شده باشد.

11- تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:

علامه أبو جعفر محمد بن جریر بن یزید طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری) در بغداد ویا (839 - 923 میلادی) (قرن 4 قمری، ناشر: دار المعرفة ، محل نشر: بیروت) شیخ طبری یکی از محدثین ، مفسر، فقهی و مؤرخ مشهور سده سوم قمری است.

12- تفسیر ابن جزی التسهیل لعلم التنزیل:

تألیف محمد بن احمد بن جزی غرناطی الکلبی مشهور به جُزّیّ (متوفی 741ق) (ناشر: شركة دار الأرقم بن أبیالأرقم ، بیروت - لبنان) یکی از موجزترین و در عین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.

13 - تفسیر ابو السعود:

«تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982) از علمای ترک نژاد می باشد. (محل طبع مکتبه الرياض الحديثه بالرياض) .

14- تفسیر فی ظلال القرآن:

تألیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ) . سال نشر 1408 ق یا 1988 م. ناشر: دار الشروق، مکان نشر ، بیروت - لبنان

15- تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:

نام مؤلف: عالم و محقق مشهور اندلس (اسپانیا) علامه ابو عبد الله محمد بن احمد بن بکر بن فرح القرطبی (متوفی سال 671 هجری) هدف اساسی وی از تألیف این تفسیر استنباط احکام و مسائل فقهی از قرآن کریم بوده است .

16- تفسیر معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور .

17- تفسیر خازان:

نام تفسیر: « لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیر الخازان » تألیف: علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفای ۷۴۱ هجری می‌باشد).

18- روح المعانی (الوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 - 1270ق) سال نشر: 01 ینایر 2007 محل نشر، اداره الطباعة المنيرية تصوير دار إخبار التراث العربي.

19- جلال الدین سیوطی:

«الاتقان فی علوم القرآن » تفسیر الدار المنثور فی التفسیر با لمأثور « مؤلف : حافظ جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی شافعی . (۱۴۴۵ - ۱۵۰۵م) مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف 1426 هـ المدينة المنوره

20- زجاج: « تفسیر معانی القرآن فی التفسیر »:

مؤلف: الزَّجَّاجُ أو أبو إسحاق الزَّجَّاجُ أو أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن السرى بن سهل الزجاج البغدادي است. (241 هجری - 311 هجری 855 - 923 - میلادی)

21- تفسیر ابن عطیة:

نام کامل تفسیر: « المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز ابن عطیة » بوده مؤلف آن :أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطیة الأندلسي المحاربي (المتوفى: 542هـ) سال نشر: سنة النشر: 1422 – 2001 ، دار ابن حزم.

22- تفسیر قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسي بَصْرِي (61 هـ - 118 هـ ، 680 - 736 م) . وی از جمله تابعین بوده ، که در علوم لغت ، تاریخ عرب ، نسب شناسی، حدیث، شعر عرب، تفسیر، دسترسی داشت . و در ضمن حافظ بود ، در بصره عراق زندگی بسر برده ولی نابینا بود. امام احمد حنبل درباره او می‌گوید: «او با حافظه‌ترین اهل بصره بود و چیزی نمی‌شنید مگر اینکه آن را حفظ می‌کرد، من یک بار صحیفه جابر را برای او خواندم و او حفظ شد.» حافظه او در طول تاریخ ضرب‌المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.

23- تفسیر کشاف مشهور به تفسیر زمخشری.

« تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقویل فی وجوه التأویل » مشهور به تفسیر کشاف. مؤلف : جار الله زمخشری (27 رجب 467 - 9 ذیحجه 538 هـ) این تفسیر برای بار اول در سال: ۱۸۵۶ میلادی در دو جلد در کلکته بچاپ رسید ، سپس در سال ۱۲۹۱ در بولا ق مصر ، و در سال‌های ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، و ۱۳۱۸ در قاهره به چاپ رسیده است. محل نشر: انتشارات دار إحیا التراث العربي.

24- تفسیر مختصر:

تفسیر ابن کثیر: مؤلف: ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد 224 وفات 310 هجری قمری در بغداد (218 - 301 هجری

شمسی . تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است . سال طبع هفتم : 1402 هـ - 1981 م - محل طبع : دار القرآن الکریم، بیروت - لبنان.

25- مفسر صاوی المالکی :

«حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مؤلف : احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است .
سال و محل طبع : : بالمطبعة العامرة الشرفیة سنة 1318 هجرية.

26- سعید حوی :

حَوّی، سعید، حَوّی، سعید، مفسر «الاساس فی التفسیر» (یازده جلد؛ قاهره ۱۴۰۵)، که از مهم‌ترین و اثرگذارترین آثار حوی به شمار می‌آید.
سال نشر : 1424ق یا 2003 م ، محل نشر قاهره - مصر - موسسه دار السلام

27- تفسیر کبیر فخر رازی :

تفسیر فخر رازی مشهور به تفسیر کبیر، شیخ الإسلام فخرالدین رازی (544 هـ 606 هـ) تفسیر کبیر مهم‌ترین و جامع‌ترین اثر فخر رازی و یکی از چند تفسیر مهم و برجسته قرآن کریم به زبان عربی است .

28- تفسیر سدی کبیر :

تفسیر سدی کبیر اثر «ابومحمد اسماعیل بن عبدالرحمان»، معروف به سدی کبیر، متوفای ۱۲۸ هجری قمری از مردم حجاز است که در کوفه می‌زیست.
وی مفسری عالی‌قدر و نویسنده‌ای توانا در تاریخ، بخصوص درباره‌ی غزوات (جنگ‌های) صدر اسلام است. از تفسیر او به نام «تفسیر کبیر» یاد می‌شود که از منابع سرشار تفاسیری است که پس از وی به رشته‌ی تحریر در آمده است.
«جلال الدین سیوطی» به نقل از «خلیلی» می‌گوید: سدی، تفسیر خود را با ذکر سندهایی از «ابن مسعود» و «ابن عباس» نقل کرده است و بزرگانی چون «ثوری» و «شعبه» از او روایت کرده‌اند.

29- تفسیر المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز :

مؤلف : ابومحمد عبدالحق بن غالب بن عبدالرحمن بن غالب محاربی معروف به ابن عطیه اندلسی (481 - 541 هجری)

30 - تفسیر فرقان

تألیف : شیخ بهاء الدین حبسنی

31 - کتاب حاشیة محیی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی

نویسنده : شیخزاده، محمد بن مصطفی

زبان : عربی

ناشر : دار الکتب العلمیة

سایر نویسندگان : نویسنده: بیضاوی، عبدالله بن عمر - مصحح: شاهین، محمد عبدالقادر - نویسنده: شیخزاده، محمد بن مصطفی .

32 - تفسیر گلشاهی

مؤلف: دکتر أناطواق آخوند گلشاهی

موضوع: ترجمه و تفسیر کامل قرآن کریم

33 - کتاب حاشیة محیی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی

نویسنده : شیخ زاده، محمد بن مصطفی

زبان : عربی

34 - تفسیر مجاهد

تفسیر مجاهد، اثر ابوالحجاج مجاهد (21 - متوفی 102 یا 103 یا 104 یا 105ق) فرزند جبر و یا جبیر مکی مخزومی از مفسران تابعین و علمای علوم قرآنی است.

35- فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی ، سال طبع : 26 Jan 2016

36- صحیح مسلم - وصحیح البخاری:

گردآورنده : مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود. وگرد آورنده صحیح البخاری : حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

37- تفسیر نور دکتر مصطفی خرم دل:

نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرم دل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).

38- مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته : او اهل اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و در سال 502 هجری قمری وفات کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقدیس» در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمه اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغیة الوعاة 2 / 297 ، وأساس التقدیس صفحه 7.)

39- تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:

شیخ حسنین محمد مخلوف (751هـ - 812 ق) ، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه: از عبد الکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)

ترجمه و تفسیر « سُورَةُ الشَّمْسِ »

تتبع و نگارش: امین الدین « سعیدی - سعید افغانی »

مدیر مرکز مطالعات ستراتژیکی افغان

و مسؤل مرکز فرهنگي د حق لاره- جرمني

ادرس : saidafghani@hotmail.com

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**